

گلشیری؛ پانزده سال بعد

۱۶ خرداد/۱۳۹۴ نونا شهبازی



هوشنگ گلشیری

پانزده سال پیش، در روز ۱۶ خرداد ۱۳۷۹، هوشنگ گلشیری یکی از داستان نویسان مطرح ادبیات ایران به دلیل ابتلاء به بیماری مننژیت در بیمارستان «ایران مهر» گذشت.

هوشنگ گلشیری یکی از سخنرانان مراسم «ده شب انستیتو گوته» و از اعضای کانون نویسندگان ایران بود. به مناسبت سالروز درگذشت نویسنده رمان «شازده احتجاب» و برنده جایزه‌های «صلح ایش ماریا رمارک» و «لیلیان هلمن» با بهروز شیدا، منتقد و پژوهشگر ادبی، و ناصر زاعتی، داستان نویس، عضو کانون نویسندگان، به گفتگو نشسته ایم.

داستان‌های هوشنگ گلشیری چه اهمیتی در داستان‌نویسی ایران دارد؟

ناصر زراعتی: پس از گذشت این همه سال، تصور می‌کنم همه - چه دوستداران و موافقانِ هوشنگ گلشیری، چه مخالفانش... که می‌دانیم به دلیل صراحت لهجه‌ای که داشت، برای خودش کم دشمن درست نکرد... با این حرف موافق باشند که او نامی است معتبر در زمینه داستان‌نویسی معاصر؛ بخصوص در عرصه داستان کوتاه... اگرچه داستان بلند خوب هم، نوشته است.

همچنین به دلیل اهمیتی که گلشیری برای شکل و ساخت در داستان قائل بود، آثار و نظراتشان دارای اهمیت است. او برخلاف برخی نویسندگان ما، برای چگونه گفتن همان قدر اهمیت قائل بود که برای چه گفتن. هیچ‌گاه فرم را فدای محتوا نکرد. و این توجه به نثر و زبان و ساختار از همان نخستین کارهایش - مثلاً مجموعه داستان «مثل همیشه» - در دههٔ چهل مشخص بود.

و بعد هم داستان بلند مشهور «شازده احتجاب» است که هنوز هم که هنوز است بسیاری نام گلشیری را با این داستان به یاد می‌آورند. در اهمیت این داستان و دقت و تبحری که در نگارشش به کار رفته، کم گفته و نوشته نشده است. و تا آخرین کارهایش، همه نشان‌دهنده این است که گلشیری نویسندهٔ روزگار خود بود. نویسنده‌ای بود که اجتماع و مردم خود را خوب می‌شناخت. بخصوص با ویژگی‌های طبقهٔ متوسط شهری جامعهٔ معاصر ایران بخوبی آشنا بود.

بعد از انقلاب هم شاهدیم که گلشیری چگونه نسبت به مسائل اجتماعی/سیاسی، به سرعت و با حساسیت واکنش نشان می‌دهد.

اگر در زمینه شعر، برای شناخت جامعه‌مان و رویدادهایش در این سه دهه به سراغ سیمین بهبهانی می‌رویم تا دریابیم بر ما و این سرزمین چه رفته است، در عرصه داستان‌نویسی، برای شناخت هرچه بهتر جامعه و تاریخ معاصر، گلشیری نخستین نویسنده‌ای است که باید به سراغش رفت.

خیلی‌ها او را با انگ «فرمالیست» نقد و طرد می‌کنند. اما باید توجه داشت که یکی از ویژگی‌های مهم و بارز این داستان‌نویس، همان اهمیتی است که او برای زبان فارسی و به‌طور کلی «زبان» در داستان قائل است.

گلشیری همیشه در تلاش یادگرفتن بود. در هر زمینه‌ای، دوست داشت بیاموزد. و می‌دانیم که شغل اصلی‌اش هم از همان آغاز جوانی آموزگاری بوده است. از تدریس به روستازادگان، در مدرسه‌های دورافتاده آغاز کرد تا رسید به دبیرستان‌های اصفهان و بعد تهران و دانشکدهٔ هنرهای زیبا که به اصطلاح شامل «تصفیه» شد و مانع درس دادنش شدند و جاهای دیگر... تا حتی آن جلسه‌های داستان‌خوانی و آن دوره‌های کارگاه‌های داستان‌نویسی که او تا زنده بود، همپای چند نسل از داستان‌نویسان ما آمد و بالید... دوست داشت یاد بگیرد و یاد بدهد...

شیوه نگارش و نثر گلشیری دارای ویژگی است. تجربه‌های خوب و موفقی در زمینه داستان‌نویسی انجام داد و برایمان به یادگار گذاشت.

و این همه سوا و ورای، جسارت کم‌نظیر اوست در مطرح کردن و پرداختن به مسائل و موضوعات زندگی، از نظرهای گوناگون اجتماعی و سیاسی. برای پرهیز از پرگویی، فقط به یک نمونه اشاره میکنم: داستان کوتاه «فتحنامهٔ مغان»...

یک نکته را هم بد نیست اشاره کنم یا یادی از گفته‌ای طنزآمیز که از او به خاطر دارم. گاهی وقتی بحث پیچیدگی فرم داستان‌هایش پیش می‌آمد، می‌گفت: «خواننده داستان‌های من اقلّاً باید دیپلم [بعدها می‌گفت: لیسانس و اگر امروز هم در میان ما بود، شاید می‌گفت: «دکتر داشته باشد!»

هوشنگ گلشیری در داستان نویسی به چه بخشی از جامعه و تاریخ ایران پرداخته است؟

بهروز شیدا: هوشنگ گلشیری «روایت» شکست‌ها و فروپاشی‌های از مشروطیت تا «اکنون» را می‌نویسد؛ روایت آرزوهایی را که هرگز تحقق نیافتند؛ که انگار جز توهمی نبودند؛ که انگار تبلور همه‌ی تاریخ «اندیشه‌ی» انسان ایرانی بودند. روایت روشن‌فکرانی را می‌نویسد که انگار به آرزوی آرمان‌شهر در برابری گشودند و خود جز ویرانی نصیب نبردند. هوشنگ گلشیری همه‌ی گفتمان‌های تاریخ ایران از مشروطیت تا «اکنون» را تصویرهای گوناگون یک «اندیشه» می‌یابد؛ همه را مسئول - مقصر وضعیت «امروز» می‌یابد.

تنها به چند نمونه اشاره کنیم: رمان «شازده احتجاب» می‌خواهد ماجرای اندیشه‌ی اشرافیت خونین قاجار باشد که سال‌ها پس از پیروزی مشروطیت در ذهن بازمانده‌گان‌اش به زنده‌گی ادامه می‌دهد؛ در ذهن انسان ایرانی به زنده‌گی ادامه می‌دهد. داستان کوتاه «به خدا من فاحشه نیستم» می‌خواهد ماجرای زنده‌گی‌ی روشن‌فکرانی ویران باشد که در دهه‌ی ۱۳۵۰ خورشیدی در یک مهمانی که خود تمثیل ویرانی است، مرثیه‌خوان گذشته‌ی پر آرزوی خویش اند؛ آرزوهایی که در سال‌های پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ترجیع‌بند جهان روشن‌فکری بوده‌اند.

داستان کوتاه «فتحنامه‌ی مغان» می‌خواهد ماجرای شکست آرزوی کسانی باشد که به انقلاب اسلامی دل بستند؛ می‌خانه‌ها ویران کردند و اکنون خود راهی ندارند جز این که با دست‌های خونین، مست «مشروب‌هایی» باشند که پاس‌داران در بیابان‌ها دفن کرده‌اند.

رمان «آینه‌های دردار» می‌خواهد ماجرای هستی‌ی «نیروهای سیاسی‌ای» را بنویسد که خود از انقلابی به تبعید گریخته‌اند که در وقوع آن سهم‌ها داشته‌اند. داستان بلند «شاه سیاه‌پوشان» می‌خواهد ماجرای تباری قربانی و جلاد را بنویسد؛ ماجرای مرد زندانی نوزده ساله‌ای را که در زندان‌های جمهوری اسلامی تیر خلاص به سر دختران زندانی شلیک می‌کند؛ به تکه‌ای از معنای وجود خود شلیک می‌کند؛ همه‌ی تاریخ یک سرزمین را سیاه‌پوش می‌کند.

هوشنگ گلشیری می‌خواهد «جن‌نامه‌ای» را بنویسد که بر تاریخ ایران از مشروطیت تا اکنون نیز سایه‌ها افکنده است؛ روشن‌فکران ایرانی را نیز انگار در خود گوارده است.

چقدر فعالیت‌های سیاسی هوشنگ گلشیری در معرفی‌اش به جامعه مؤثر بود؟

ناصر زراعتی: متأسفانه اطلاعات غلطی در سال‌های اخیر رایج شده، مخصوصاً وقتی کسی از دنیا می‌رود، دیگران شروع می‌کنند به دادن اطلاعات نادرست. در نتیجه، این‌گونه است که - به تعبیر خود گلشیری - «خرافه‌ها» رایج می‌شوند. واقعیت این است که به‌جز فعالیتی که در جوانی داشت و دستگیر شد در پیوند با آن «تشکیلات تهران» به زندان افتاد، هوشنگ گلشیری هیچ‌گاه هیچ‌گونه فعالیت سیاسی به این معنا که عضو سازمان یا گروه یا حزبی بشود، نداشت.

همین‌جا، لازم است تأکید کنم که فعالیت حزبی یا سیاسی حق هر انسانی، از جمله نویسندگان و هنرمند جماعت است و فی‌الذمه استفاده از این حق انسانی، نه حُسن است، نه عیب.

ولی واقعیت این است که بعد از آن تجربه که منجر شد به نوشتن چند داستان از جمله داستان‌های چندگانه «معصوم»ها، گلشیری به آن معنا فعالیت سیاسی نداشت.

حتی در همان دوران آغاز انقلاب که فعالیت سیاسی / حزبی / سازمانی بسیار رایج و مُد بود، به این معنی که اگر کسی عضو یا هوادار یک دسته یا گروه و حزب سیاسی نمی‌شد، زندگی برایش دشوار بود... چنان‌که آن موقع رایج شده بود تا می‌آمدی دهانت را باز کنی، می‌گفتند: «اول موضعت را روشن کن!»، گلشیری خود و اندیشه و فعالیت‌های خود را محدود به چهارچوب هیچ حزب یا سازمانی نکرد.

فعالیت‌های او از سال ۱۳۵۶ در «کانون نویسندگان ایران» تا تخته شدن در «کانون...» در سال ۱۳۶۰ و بعدها فعالیت در تشکیل آن جلسات «جمع مشورتی کانون...» را اگر فعالیت سیاسی بخواهیم محسوب کنیم، تنها نوع فعالیت سیاسی گلشیری بوده است.

شاید لازم به توضیح نباشد که در سال ۵۶، همان دوره دوم فعالیت کانون نویسندگان ایران، که به آن ده شب شعرخوانی و سخنرانی در انجمن «انستیتو گوته» انجامید، گلشیری از فعالان و یکی از سخنرانان آغاز جلسات بود.

در سال‌های بعد، به رغم همهٔ دشواری‌ها و فشارها، گلشیری هرگز از تلاش برای زنده و برپا نگهداشتن کانون نویسندگان دست نکشید. و هزینهٔ بالایی هم از این بابت پرداخت. اگرچه بخت یارش بود که در آن دوران قتل‌های زنجیره‌ای همچون دوستانش محمد مختاری و محمد جعفر پوپنده یا غفار حسینی و میرعلائی کشته نشود، ولی تردید ندارم همان فشارها و آزارها یکی از دلایل مرگ زودرس و نامنتظره‌اش بود.

هوشنگ گلشیری نویسنده و روشنفکری بود آزادیخواه و عدالت‌جو، صادق و صریح‌البیان... اهل حقه‌بازی و ادا و اصول‌های روشنفکرانه درآوردن و دوست‌یابی و دوست‌بازی‌های کاذب رایج بودن نبود. خیلی وقت‌ها، جای خالی او را در صحنهٔ ادبیات و مطبوعات و نیز فعالیت‌های روشنفکرانه و آزادیخواهانهٔ امروز جامعهٔ ایران، به‌شدت احساس می‌کنم.

چرا رمام «شازده احتجاب» مهمترین و یا پر مخاطب‌ترین کتاب هوشنگ گلشیری است و اغلب او را به این رمان می‌شناسند؟

بهر روز شیدا: «شازده احتجاب» آغاز نوعی مدرنیسم در ادبیات داستانی فارسی است که خود را به عنوان مدرنیسم تعریف می‌کند. زیر عبارت خود را به عنوان مدرنیسم تعریف می‌کند، خط تأکید می‌کشد تا بگویم پیش از «شازده احتجاب» نیز عناصری از ادبیات داستانی مدرن در زبان فارسی وجود داشته‌اند.

در مدرنیسم همه‌ی عناصر ترفند - مکتب رئالیسم پشت سر گذاشته می‌شوند. دیگر زمان خطی نیست؛ که دیگر انسان در زمان حرکت نمی‌کند، که زمان در انسان حرکت می‌کند. در مدرنیسم زمان خطی به نوعی گفتار درونی تبدیل می‌شود؛ به جریان سیال ذهن؛ واگویه‌های روانی.

در مدرنیسم عینیت ثابت وجود ندارد؛ هم از این رو است که زاویه دیدهای گوناگونی در ادبای داستانی حضور پیدا می‌کنند؛ که واقعیت را از چشم خویش روایت می‌کنند. در مدرنیسم انگار قصه آغاز و فرجامی ندارد؛ که هستی انگار یک دایره است؛ انگار مرثیه‌ای در سوگ چشم‌اندازی که تحقق پیدا نکرده است.

و البته از یاد نبریم که جاپای دو ترفند «داستان نویسی» دیگر نیز در جهان داستانی هوشنگ گلشیری سخت به چشم می‌خورد: ترفند قرآنی - اوستایی؛ ترفند رمان نو فرانسوی.

بر مبنای ترفند قرآنی - اوستایی فقط به گوشه‌ای از یک «داستان» اشاره می‌شود. انگار که فرض اول این نوع اشاره این است که مخاطب «داستان» را می‌داند. این ترفند از یکسو زمان خطی را وامینهد، از سوی دیگر «واقعیت» را به تکه‌هایی پراکنده تبدیل می‌کند که هر خواننده‌ای تنها تک‌های از آن را خواند. بر مبنای ترفند رمان نو فرانسوی نه تنها بی‌نقشی شخصیت در جهان داستان غیر قابل انکار است، که همچنین جایگاه شخصیت داستانی را پدیده‌ی دیگری اشغال کرده است: شیء به مثابه «واقعیتی» که ارتباط انسانی را گرد خویش تعریف می‌کند. جهان رمان نو فرانسوی، جهان تسلط اشیاء است؛ توصیف موبهمو و گاه اغراق آمیز اشیاء.

«شازده احتجاب» آغاز مدرنیسم هوشنگ گلشیری در ادبیات فارسی است؛ تعریف دیگری از ادبیات داستانی در جهان داستانی‌ای که از «رئالیسم» پُر است.

و چرا «مردم» هوشنگ گلشیری را به نام «شازده احتجاب» می‌شناسند؟ نکته‌ها این جا است. تلاش کردم بگویم. باقی را بگذریم و بگذریم؛ که چه بسیار متن‌ها که آفریننده‌ی خویش را زیر سایه می‌گیرند.